بسم الله الرحمن الرحیم

**رساله آغاز و انجام‏ خواجه نصیرالدین طوسی**

# درباره رساله آغاز و انجام‏

خواجه نصير الدين طوسى دانشمند عظيم القدر عالم اسلامى بى‏نياز از تعريف و توصيف است و شرح حال و آثار وى در مقدمه بسيارى از آثارش و همچنين در كتب جداگانه‏اى كه درباره وى نگاشته شده آمده است. از اين رو ما در اينجا تنها به ذكر نكاتى درباره رساله حاضر (آغاز و انجام) كه آية الله علامه حسن‏زاده آملى در مقدمه تعليقات خويش بر اين رساله آورده‏اند. اكتفا مى‏كنيم. ايشان مى‏فرمايند:

«اين رساله از آغاز به آغاز و انجام شهرت يافت چنانكه سيد حيدر آملى در «جامع الاسرار» به آغاز انجام آن را نام برده است، و لكن جناب خواجه آن را به اسم «تذكره» نام مى‏برد كه تذكره در آغاز و انجام است. چنانكه در چند جاى ديباچه بدان نص دارد و در تسميه آن به كريمه إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى‏ رَبِّهِ سَبِيلًا تبرك و تمسك جسته است.

اين رساله در واقع سخن از شرح حال انسان در هر عالم است، جز اين كه در فصل دوم و هفدهم و برخى از مواضع ديگر در اثناى سخن به اختصار و ايجاز از آغاز يعنى مبدأ تعالى و آمدن انسان از فطرت اولى اشارتى نموده است. نه بدان نحو كه مثلا در مبدأ و معاد شيخ رئيس و مولى صدرا از مبدأ بحث مى‏شود.

لذا سزاوار است كه اين رساله را يكى از رسائل در معرفت نفس يعنى روان‏شناسى بشناسيم و بدانيم.

«آغاز و انجام يكى از مآخذ و مصادر علمى حكمت متعاليه، معرفت ومشهور به اسفار صدر المتألهين است و در چندين فصل موقف هفتم الهيات اسفار و نيز در اكثر فصول باب يازدهم نفس اسفار ناظر به مطالب اين رساله است حتى در بسيارى از موارد عبارات خواجه را به عربى از اين رساله ترجمه فرموده است و خواجه را به بعض المحققين ياد نموده است.

و شاگرد بزرگ آن بزرگوار مرحوم فيض در «علم اليقين» بر ممشاى استادش مشى كرده است و بسيارى از فصول و مطالب آغاز و انجام را به قلم خود ترجمه و تحرير كرده است. چنانكه با مقابله و عرض معلوم مى‏گردد، و متأله سبزوارى در تعليقاتش بر اسفار از آن نام مى‏برد و مطلب نقل مى‏كند.

# متن رساله ‏ آغاز و انجام

## ديباچه‏

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ 1 رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ 2.

سپاس آفريدگارى را كه آغاز همه از اوست و انجام همه بدوست، بلكه خود همه اوست. و درود بر پيغمبران كه راه نمايان خلق‏اند بآغاز و انجام، خصوصا بر محمد النبى صلى اللّه عليه و آله.

دوستى از عزيزان از محرر اين «تذكره» التماس كرد كه نبذى از آنچه سالكان راه آخرت مشاهده كرده‏اند از انجام كار آفرينش شبيه بآنچه در «كتاب» مسطور است و بر زبان انبياء و اولياء عليهم السلام مذكور از احوال قيامت و بهشت و دوزخ و غير آن ثبت كند بر آن وجه كه اهل بينش مشاهده مى‏كنند. هر چند اين التماس متعذر بود بحكم آنكه نه هر چه هست نصيب هر كسى است، و نه هر نصيب كسى بتواند ديدن، و نه هر چه بيند بتواند دانستن، و نه هر چه بداند بتواند گفتن، و نه هر چه گويد بتواند نبشت. چه اگر ديدن بعين بود دانستن‏ باثر تواند بود، و اگر دانستن بتصور بود گفتن باخبار تواند بود، و اگر گفتن بتصريح بود نبشتن بتعريض و تلويح تواند بود، «و ليس الخبر كالمعاينة فكيف اذا كان الخبر بالايماء و الاشارة» 3 اما چون خاطرش بآن متلطف بود چاره نداشت از اسعاف بآنچه ممكن باشد. پس اگر اين «تذكره» از آنچه مراد آن عزيز باشد قاصر آيد بايد كه چون عذر واضح است مؤاخذه نفرمايد. و او و ديگر متأملان بعين الرضا ملاحظه و مطالعه كنند و خللى كه بينند اصلاح واجب شمرند، وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ 4؛ إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى‏ رَبِّهِ سَبِيلًا 5؛ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً 6؛ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً 7؛ «اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه و ادخلنا فى رحمتك بحق المصطفى من عبادك انك على كل شى‏ء قدير و انت حسبنا» 8.

ابتداء شروع در مطلوب، وضع اساس اين تذكره بر بيست فصل افتاد:

فصل اول: در صفت راه آخرت و ذكر سالكانش و اسباب اعراض مردم در جهان از آن و آفات آن اعراض؛ فصل دوم: در اشاره بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولى و رسيدن بآنجا و ذكر شب قدر و روز قيامت؛ فصل سيم: در اشاره بهر دو جهان و ذكر مراتب مردم در اين جهان و در آن جهان؛ فصل چهارم: در اشاره بمكان و زمان آخرت؛ فصل پنجم: در اشاره بحشر خلايق؛ فصل ششم: در ذكر احوال اصناف خلق در آن جهان و ذكر بهشت و دوزخ؛ فصل هفتم: در اشاره بصراط؛ فصل هشتم: در اشاره بصحايف اعمال و كرام الكاتبين و نزول ملائكه و شياطين به نيكان و بدان؛ فصل نهم: در اشاره بثواب و بحساب و بطبقات اهل حساب؛ فصل دهم: در اشاره بوزن اعمال و ذكر ميزان؛ فصل يازدهم: در اشاره بطىّ آسمانها؛ فصل دوازدهم: در اشاره بنفخات صور و تبديل زمين و آسمان؛ فصل سيزدهم: در اشاره بحالهائى كه در روز قيامت پديد آيد و حادث شود و وقوف خلق بعرصات؛ فصل چهاردهم: در اشاره بدرهاى بهشت و دوزخ؛ فصل پانزدهم: در اشاره بزبانيه دوزخ؛ فصل شانزدهم: در اشاره بجويهاى بهشت بازاء آن؛ فصل هفدهم: در اشاره بخازن بهشت و دوزخ و رسيدن مردم بفطرت اولى كه در نشأه اولى بود؛ فصل هيجدهم: در اشاره به درخت طوبى و درخت زقوم؛ فصل نوزدهم: در اشاره بحور العين؛ فصل بيستم: در اشاره بثواب و عقاب و عدل او.

### يادداشت‏ها

1- پروردگار ما، دلهاى ما را پس از آنكه را همان نمودى از حق مگردان و به ما از جانب خود رحمتى بخش كه تو براستى بخشنده‏اى.

(آل عمران 3/ 8) 2- پروردگار ما، توئى گرد آورنده مردمان در روزى كه ترديدى در آن نيست، براستى كه خدا وعده را خلاف نمى‏كند. (آل عمران 3/ 9) 3- خبر شنيدن چون ديدن نيست، تا چه رسد كه خبر هم به رمز و اشاره باشد.

4- و مرا توفيقى نيست مگر از جانب خدا بر او اعتماد كردم و بسوى او باز مى‏گردم. (هود 11/ 88)

5- براستى كه اين پندى (يادآورى‏اى) است، پس هر كه خواهد (بوسيله آن) بسوى پروردگارش راه گيرد. (انسان 76/ 29)

6- و جز آنچه خدا بخواهد، نخواهيد خواست، براستى كه خدا دانا و خردمند است. (انسان 76/ 30)

7- خدايا حق را به ما حق بنما و پيرويش را روزيمان گردان، و باطل را به ما باطل بنما و دوريش را روزيمان كن و ما را در رحمتت داخل كن، به حق برگزيده از بندگانت كه تو بر هر چيز توانايى و تو ما را بسى (بسنده‏اى).

## فصل اول در صفت راه آخرت و ذكر سالكانش و اسباب اعراض مردم از آن و آفات اعراض‏

بدان كه راه آخرت ظاهر است و راهبران معتمد و نشانهاى راه مكشوف و سلوكش آسان، و ليكن مردم از آن معرضند، وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ 1. اما سبب آسانى سلوك آنست كه اين راه همانست كه مردم از آنجا آمده‏اند. پس آنچه ديدنيست يك بار ديده است و آنچه شنيد نيست يك بار شنيده است و ليكن فراموش كرده است، وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى‏ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً 2؛ و درين دقيقه ميگويد: ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً 3. و در فراموشى از آن جهت بمانده است كه چشمى كه بآن چشم ديده است و گوشى كه بآن گوش شنيده است باز نمى‏كند تا حالش بآن رسيده است، وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى‏ لا يَسْمَعُوا وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ 4. چه اگر بشنيدى شنيده اول ياد كردى كَلَّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ 5. و اگر بديدى ديده اول بشناختى، «من نظر اعتبر و من اعتبر عرف و اول الدين معرفته» 6. و اما سبب اعراض سه چيز است‏

آغاز و انجام، متن، ص: 6

چنانكه گفته‏اند: «رؤساء الشياطين ثلاثة» 7.

اول، شوائب طبيعت، مانند شهوت و غضب و توابع آن از حب مال و جاه و غير آن، تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ 8.

دويم، وساوس عادت مانند تسويلات نفس اماره و تزيينات اعمال غير صالحه بسبب خيالات فاسده و اوهام كاذبه و لوازم آن از اخلاق رذيله و ملكات ذميمه، قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً 9.

سيم، نواميس امثله، مانند متابعت غولان آدمى پيكر و تقليد جاهلان عالم نما و اجابت استغواء و استهواء شياطين جن و انس و مغرور شدن بخدع و تلبيسات ايشان، رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ 10. و ثمره اعراض در اين جهان تنگى آن جهان و شقاوت جاودانى باشد، وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى‏، قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمى‏ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً، قالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى‏ 11. و كدام شقاوت بود بالاى آنكه كسى نزديك خداى تعالى منسى باشد و كورى در اين موضع كورى دلست، فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ 12.

و آن را مراتبست: ختم و طبع و رين، خَتَمَ اللَّهُ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ 13، بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ 14، كَلَّا بَلْ رانَ عَلى‏ قُلُوبِهِمْ 15. و اين نهايت مراتب كورى است، گر چه مؤديست بحجاب بزرگتر، كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ 16.

و بزرگترين آفات آنست كه بيشتر كسانى كه مردمان ايشان را از راهبران ميشمرند از آن راه بيخبرند، يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا

آغاز و انجام، متن، ص: 7

وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ 17. و متابعت ايشان الا ضلالت نيفزايد، وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ 18. پس طالب سلوك و سالك را جز اعتصام بحبل الهى كه، وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً 19. چاره نيست و تمسك جز بكلمات تامات او كه تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ 20 نيست وَ كَفى‏ بِرَبِّكَ هادِياً وَ نَصِيراً 21.

### يادداشت‏ها

(1)- چه بسا نشانيها در آسمان و زمين كه مردم بر آن مى‏گذرند و حال آنكه از آن روى گردانند. (يوسف 12/ 105)

(2)- و هرآينه با آدم از پيش پيمان بستيم، پس فراموش كرد (آن را ترك كرد) و او را پايدار نيافتيم. (طه 20/ 115)

(3)- به پس خويش بازگرديد و نورى بجوئيد. (حديد 57/ 13)

(4)- و اگر ايشان را بسوى هدايت بخوانى نمى‏شنوند، ايشان را مى‏بينى كه به تو مى‏نگرند حال آنكه نمى‏بينند. (اعراف 7/ 198)

(5)- حقا كه آن پندى است، پس هر كه خواهد پند گيردش. (عبس 80/ 12)

(6)- هر كه بنگرد پند گيرد و هر كه پند گرفت بشناسد و آغاز دين شناخت خداست (حديث)

(7)- سران شيطانها (ديوها) سه (دسته) اند. (حديث)

(8)- آن جهان آخرت است كه ما آن را براى آنها كه در زمين برترى نجستند و تباهى نكردند قرار داديم و سرانجام براى پرواپيشگان است. (قصص 28/ 83)

(9)- بگو آيا شما را به زيانبارترين كارها آگاه كنم؟ (آن كار) كسانى است كه تلاششان در زندگى دنيا گم شد. و خود مى‏پندارند كه كارى نيكو كرده‏اند. (كهف 18/ 104)

(10)- پروردگار ما، آنان كه ما را گمراه كردند از جن و انس به ما بشناسان، تا در زير پاهامان قرارشان دهيم، تا از فروتران باشند. (فصلت 41/ 29)

(11)- و آنكه از ياد من روى گرداند پس براى او زندگى تنگى خواهد بود و روز رستاخيز او را كور برانگيزيم، گويد پروردگارا چرا مرا كور بر انگيختى حال آنكه بينا بودم، خداوند گويد اين چنين نشانه‏هاى ما بر تو آمد و تو آنها را از نظر دور داشتى همان‏سان امروز فراموش شده‏اى. (طه 20/ 124)

(12)- پس براستى كه چشمها كور نيستند بلكه دلهائى كه در سينه‏هاست كورند (حج 22/ 46)

(13)- خدا بر دلهاشان مهر نهاد. (بقره 2/ 7)

(14)- بلكه خدا بر دلهاشان بخاطر كفرشان مهر نهاد. (نساء 4/ 155)

(15)- چنين نيست بلكه (گناه) بر دلهاشان چيره شده. (مطففين 83/ 14)

(16)- حقا كه ايشان آن روز از پروردگارشان در پرده‏اند. (مطففين 83/ 15)

(17)- تنها نمودى از زندگى دنيا را مى‏شناسند و ايشان از جهان ديگر غافلند. (روم 30/ 7)

(18)- و اگر بيشتر اهل زمين را پيروى كنى ترا از راه خدا گمراه ميكنند، (زيرا) از چيزى حز گمان پيروى نمى‏كنند و جز دروغ نمى‏گويند. (انعام 6/ 116)

(19)- و همگى به ريسمان خدا چنگ زنيد. (آل عمران 3/ 103)

(20)- سخن پروردگارت به راستى و عدل به اتمام رسيد، دگرگون‏كننده‏اى براى سخنان او نيست. (انعام 6/ 115)

(21)- پروردگارت براى راه نمودن و يارى كردن بس است. (فرقان 25/ 31)

## فصل دوم در اشاره بمبدأ و معاد و آمدن از فطرت اولى و رسيدن بانجام و ذكر شب قدر و روز قيامت‏

مبدأ، فطرت اولى است و معاد عود بآن فطرت است، فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ 1؛ كه اول خدا بود و هيچ نه، «كان اللّه و لم يكن معه شى‏ء» 2. پس خلق را از نيست هست گردانيده، وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً 3. و به آخر خلق نيست شوند و خدا هست بماند، كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى‏ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ 4. پس چنانكه هست شدن خلق بعد از نيستى مبدأ خلق است، نيست شدن بعد از هستى معادشان باشد. چه آمدن و رفتن چون مقابل يكديگرند هر يك عين ديگرى تواند بود، كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ 5.

و از اين جاست كه بحكم مبدأ خدا بگويد و خلق جواب دهد، أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى‏ 6، و بحكم معاد خدا بگويد و هم خدا جواب دهد، لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ 7. و خلق چون اول از خدا وجود يافته‏اند و نبوده‏اند پس بآخر هست شده‏اند، پس وجود بخداى سپارند، إِنَّ إِلى‏ رَبِّكَ الرُّجْعى‏ 8 پس نيست شوند، كُلُّ شَيْ‏ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ 9، منه المبدأ و اليه المعاد. نيستى اول بهشتى است كه آدم در آنجا بود، اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ 10. و هستى بعد از نيستى آمدن بدنياست، اهْبِطُوا مِنْها جَمِيعاً 11. و نيستى دوم كه فناء در توحيد است بهشتى است كه معاد موحد آنجاست، ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي 12. آمدن از بهشت بدنيا توجه از كمال بنقصان است و بيفتادن از فطرت، و لا محاله صدور خلق از خالق جز بر اين نمط نتواند و رفتن از دنيا ببهشت توجه از نقصان بكمال است و رسيدن با فطرت، و لا محاله رجوع خلق با خالق جز بر اين نسق صورت نبندد، اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ 13. پس اول نزول و هبوط است، و دويم عروج و صعود. اول افول نور، دوم طلوع نور، اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ 14. باين سبب عبارت از مبدأ بشب كرده‏اند و آن شب قدر است و عبارت از معاد بروز و آن روز قيامت است، در شب قدر، تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ 15. در روز قيامت، تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ 16. و چون كمال مبدأ بمعاد است همچنانكه كمال شب بروز است و كمال روز بماه و كمال ماه بسال، پس اگر مبدأ شب قدر است معاد روز قيامت است و اگر شب قدر نسبت بماه دارد، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ 17. روز قيامت نسبت بسال دارد، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ 18. و بوجهى اگر مبدأ نسبت بروز دارد، «خمرت طينة آدم بيدى اربعون صباحا» 19. معاد نسبت بسال دارد كه، «ما بين النفختين اربعون عاما» 20 و اگر شب قدر بر هزار ماه تفصيل دارد، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ 21 روز قيامت بقدر پنجاه هزار سال است، فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلًا 22. موسى (ع) كه مراد مبدأ است و صاحب تنزيل و صاحب غربست كه موقع افول نور باشد، وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى‏ مُوسَى الْأَمْرَ، «اول ما كتاب الله تعالى التوراة» 23. و عيسى (ع) كه مراد معاد است و صاحب تأويل صاحب شرق است كه موضع طلوع نور باشد، وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقِيًّا 24، وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ 25، و محمد صلى اللّه عليه و آله كه جامع هر دو است بوجهى متوسط است و بوجهى از هر دو مبرا. اما جامع.

بحكم اينكه در مبدأ منزلتى دارد كه، «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين.» 26

«لكل شى‏ء جوهر و جوهر الخلق محمد صلى اللّه عليه و آله» 27؛ و در معاد هم مرتبتى دارد كه شفيع روز حشر است، «ادخرت شفاعتى لاهل الكبائر من امتى» 28. و اما متوسط، بحكم آنكه از وسط عالم روى بمغرب بايد كرد تا روى بقبله موسى باشد و بمشرق تا بقبله عيسى باشد و بميان هر دو تا قبله محمد مصطفى صلى اللّه عليه و آله و سلم باشد كه «ما بين المشرق و المغرب قبلتى» 29. و اما از هر دو مبرا بحكم، لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ 30 است، إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ 31.

### يادداشت‏ها

(1)- پس رويت را بسوى دين پاك بدار، سرشت خدائى كه انسانها را بر آن آفريد، آفرينش خدا را دگرگونى نيست، آن است دين پايدار. (روم 30/ 30)

(2)- خدا بود و هيچ چيز با او نبود. (حديث)

(3)- و هرآينه ترا از پيش آفريدم در حالى كه چيزى نبودى. (مريم 19/ 9)

(4)- هر كه بر روى آن (زمين) است نيست شدنى است و (تنها) وجه پروردگار بزرگوار و گراميت پاينده است. (رحمن 55/ 27)

(5)- همچنان كه ابتداى آفرينش آغاز كرديم، بازش گردانيم. (انبياء 21/ 104)

(6)- آيا من پروردگار شما نيستم؟ گفتند آرى (هستى). (زمر 39/ 71)

(7)- امروز فرمانروايى از آن كيست؟ از آن خداى يكتاى فروشكننده (نيست كنده). (غافر 40/ 16)

(8)- و براستى كه بازگشتگاه بسوى پروردگار تو است. (علق 96/ 8)

(9)- هر چيزى جز روى او نيست شدنى است. (قصص 28/ 88)

(10)- از اوست آغاز و به اوست بازگشت.

(11)- تو و همسرت در بهشت ساكن شويد. (بقره 2/ 35)

(12)- همگى از آن فرود آئيد. (بقره 2/ 38)

(13)- بسوى پروردگارت بازگرد در حالى كه از او خشنودى و از تو خشنود است، پس در بندگانم در آى و به بهشتم داخل شو. (فجر 89/ 30)

(14)- خدا آفرينش را آغاز مى‏كند سپس آن را باز مى‏گرداند، سپس بسوى او بر مى‏گرديد. (روم 30/ 11)

(15)- خدا روشنائى آسمانها و زمين است. (نور 24/ 35)

(16)- فرشتگان و روح در آن (شب) به فرمان پروردگارشان از هر امرى فرود مى‏آيند. (قدر 97/ 4)

(17)- فرشتگان و روح در روزى كه اندازه‏اش پنجاه هزار سال است بسوى خدا بالا ميروند. (معارج 70/ 4)

(18)- شب قدر از هزار ماه بهتر است. فرشتگان و روح فرود مى‏آيند. (قدر 97/ 3)

(19)- كار آفرينش را از آسمان تا به زمين اداره ميكند سپس در روزى كه اندازه‏اش هزار سال از آن سالهائى است كه شما مى‏شمريد به سوى او بالا ميرود. (سجده 32/ 5)

(20)- گل آدم را به دستم چهل روز آميختم (خمير كردم). (حديث)

(21)- ميان دو دميدن (در صور) چهل سال (فاصله) است. (حديث)

(22)- و تو در جانب غرب نبودى آنگاه كه ما امر (نبوت) را به موسى رسانديم. (قصص 28/ 44)

(23)- اول چيزى كه خداى بزرگ نگاشت تورات بود. (حديث)

(24)- و در كتاب، مريم را ياد كن آنگاه كه از خاندانش به جايگاهى شرقى كناره گرفت. (مريم 19/ 16)

(25)- و براستى او نشانه‏اى براى رستاخيز است. (حديث)

(26)- من پيامبر بودم و آدم ميان آب و گل بود. (حديث)

(27)- براى هر چيزى جوهرى است و جوهر آفرينش محمد «ص» است. (حديث)

(28)- شفاعت خود را براى اهل گناهان بزرگ از امتم ذخيره كرده‏ام. (حديث)

(29)- قبله من ميان مشرق و مغرب است. (حديث)

(30)- براستى كه نه شرقى است و نه غربى.

(31)- براستى كه در آن براى گروهى كه مى‏انديشند نشانه‏هائى است. (رعد 13/ 3، جاثيه 45/ 13، روم 30/ 21 و زمر 39/ 42)

## فصل سيم در اشاره بهر دو جهان و ذكر مراتب مردم در اين جهان و در آن جهان‏

خداى تعالى را بحكم آنكه اول و آخر است او را دو عالم است:

يكى عالم خلق و ديگرى عالم امر، يكى عالم ملك و ديگر عالم ملكوت، يكى عالم غيب و ديگر عالم شهادت، كه اين محسوس است و آن معقول. و بحكم آنكه ظاهر و باطن است دو عالم است: يكى دنيا و يكى آخرت. يكى اين جهان، يكى [آن‏] جهان كه اين مبدأست و آن معاد. و خلق را چون گذر بر اين عالمهاست از دنيا بآخرت، از اين جهان بآن جهان، از خلق بامر، و از ملك بملكوت، و از شهادت بغيب رفتن ضرور است و انبياء را عليهم السلام باين سبب فرستاده‏اند تا ايشان را از عالمى بعالمى خوانند، چنانكه كتب منزله جمله بر آن مقرر است. پس دعوت نبى بانباء است و نباء آن عالمست كه خلق بآنجا ميروند، عَمَّ يَتَساءَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ 1. خلق در دنيا در برزخ‏اند و برزخ سديست ظلمانى ميان مبدأ و معاد، وَ مِنْ‏ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى‏ يَوْمِ يُبْعَثُونَ 2 و مردم آنجا بعضى خفته‏اند و بعضى مرده.

خفتگان بحكم، «الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا، الدنيا حلم» 3. و مردگان بحكم أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ 4، وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ 5 و هر كه از اين زندگانى بمرد از خواب برخاست و قيامت برخاستن بود، «فاذا ماتوا انتبهوا، من مات فقد قامت قيامته» 6. و ليكن مرگ دو مرگ است: يكى مرگ ارادى، «موتوا قبل ان تموتو» 7، و ديگرى مرگ طبيعى كه، أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ 8. هر كه بمرگ ارادى بمرد بزندگانى جاويد زنده شود، «مت بالارادة تحيى بالطبيعة» 9. و هر كه بمرگ طبيعى بمرد بهلاك جاودانى افتد، «ويل لمن انتبه بعد الموت» 10. سر قيامت سرى است بس بزرگ، انبياء را اجازت كشف آن سر نداده‏اند، چه انبياء اصحاب شريعتند، اصحاب قيامت ديگرانند، إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ 11؛ و محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم به قرب قيامت مخصوص است، «انا و الساعة كهاتين» 12. حالش با قيامت اينست، يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها، فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْراها، إِلى‏ رَبِّكَ مُنْتَهاها، إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشاها 13. قيامت روز ثواب است و شريعت روز عمل، «اليوم عمل بلا ثواب و غدا ثواب بلا عمل» 14. پيغمبران در روز قيامت گواهان باشند، فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى‏ هؤُلاءِ شَهِيداً 15 حاكم قيامت ديگر است، وَ جِي‏ءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ 16. شريعت راه راست است، از شارع گرفته‏اند و قيامت مقصد. صاحب شريعت مى‏فرمايد بقيامت، ما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ 17. خلق سالكان‏اند و تا اثرى از مقصد بسالك نرسد سلوكش دست ندهد، و هيچ سالك تا از مقصد آگاه نشود بدان راغب نگردد و در حركت نيايد و آگاهى از مقصد معرفت است و رغبت بآن محبت. پس‏ تا با عارف محبت نباشد او را سلوك دست ندهد. و محبت و معرفت اثر وصول است و كمالش عين وصول و آن را حشر خوانند كه، «المرء يحشر مع من احب» 18. و در آگاهى مراتب است چون: ظن و علم و ابصار. ظن بوجهى اين جهانى است و علم آن جهانى، چه اينجا، أَلا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ 19 است و آنجا، ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى‏ يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ 20. و علم بوجهى اين جهانى است و مشاهده و رؤيت آن جهانى، كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ 21. اثر اول كه از وصول سالك را باشد ايمان است، و اثر دويم ايقان بتحقيق آن ايمان و تصديق باشد، وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا 22. ايقان است، إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ 23. ايمان بسبب آنچه در عالم غيب از آن محجوب‏اند، يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ 24. و ايقان بحسب آنچه در عالم شهادت آن را مشاهدند. پس ايمان نصيب اين دنياست، يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ 25؛ و ايقان نصيب اهل آخرت. وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ 26. اينجا «من اقبل ما اوتيتم اليقين» 27 ميگويد كه دعوت بايمان است، آمِنُوا بِرَبِّكُمْ 28؛ و كمال ايمان بايقان است، وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ 29. ايمان را مراتب است: اول، قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ 30، وسط، وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ 31. آخر، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا 32. و إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا 33 دليل است بر اختلاف ايمان. و ايمان را نيز شرائط است: فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً 34، اول انقياد فرمان، بعد از [آن‏] رضا بقضا، بعد از آن تسليم. و ايقان را نيز مراتب است: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ، ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ 35. مشاهده دوزخ بعد از حصول علم اليقين است، و مشاهده بهشت قبل از سؤال، از آنكه هنوز علم حكم غيب دارد و بعد از حصول علم عين- اليقين است چه با علم هنوز حجاب باقيست بعين و با عين باقيست باثر.

اهل گمان پندارند كه قيامت هم بزمان دور است، وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً 36؛ و هم بمكان، وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ 37. و اهل يقين دانند كه هم بزمان نزديكست، اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ 38 و هم بمكان، وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ؛ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً، وَ نَراهُ قَرِيباً 39 كه پيغمبر عليه السلام دست فراز كرد و ميوه بهشت بر گرفت و تا حارثه مشاهده آن حال نكرد بر آنكه او مؤمن حقيقى است حكم نكرد، اذ قال له كيف اصبحت يا حارثة؟ قال اصبحت مؤمنا حقا. قال عليه السلام لكل حق حقيقة؛ فما حقيقة ايمانك؟ قال رأيت اهل الجنة يتزاورون و رأيت اهل النار يتعاورون و رأيت عرش ربى بارزا. فقال عليه السلام اصبت فالزم ثم قال عليه السلام لانس بن مالك هذا شاب نور اللّه قلبه بالايمان 40.

### يادداشت‏ها

(1)- از يكديگر چه مى‏پرسند؟ از خبر بزرگ (مى‏پرسند)؟ آنكه ايشان در آن اختلاف مى‏كنند. (نبأ 78/ 1 و 2)

(2)- و از پس ايشان برزخى است تا روزى كه برانگيخته شوند. (مؤمن 23/ 100)

(3)- مردمان خفتگانند، پس چون مردند، بيدار شوند، دنيا خواب ديدنى است. (حديث)

(4)- مردگانى غير زنده‏اند. (نحل 16/ 21)

(5)- و تو شنواننده آنان كه در گورهايند نيستى. (فاطر 35/ 22)

(6)- پس چون مردند بيدار شوند، هر كه مرد پس هرآينه قيامتش بر پا شده است. (حديث)

(7)- پيش از آنكه مرگتان فرا رسد بميريد. (حديث)

(8)- هر جا باشيد مرگ شما را در مى‏يابد. (نساء 4/ 78)

(9)- به اراده خود بمير تا به طبيعت زنده شوى.

(10)- واى بر آنكه پس از مرگ بيدار شود.

(11)- تو بيم‏دهنده و بس و هر گروهى را راهنمائى است. (رعد 13/ 7)

(12)- من و رستاخيز همچون اين دو انگشت (بهم نزديك) ايم. (حديث)

(13)- از تو درباره رستاخيز مى‏پرسند كه هنگام رسيدنش كسى است، دانستن هنگام آن به چه كارت مى‏آيد. علمش نزد خداست، تو تنها بيم‏دهنده آن كسى هستى كه از آن روز مى‏ترسد. (نازعات 79/ 42- 45)

(14)- امروز، كار است بدون پاداش و فردا پاداش است بدون كار. (حديث)

(15)- پس چگونه است آنگاه كه از هر گروهى، گواهى آريم و ترا براينان گواه گيريم. (نساء 4/ 41)

(16)- و پيامبران و گواهان آورده شوند و ميان ايشان به حق داورى شود. (زمر 39/ 69)

(17)- نمى‏دانم با من چه خواهند كرد و نه با شما. (حديث)

(18)- انسان با آنكه دوستش داشته برانگيخته مى‏شود. (حديث)

(19)- بدانيد كه ايشان در گمان و ترديدند. (فصلت 41/ 54)

(20)- سپس شما را در روز رستاخيز كه ترديدى در آن نيست گرد مى‏آورد. (جاثيه 45/ 26)

(21)- چنين نيست، اگر علم يقين بدانيد، هرآينه دوزخ را به بينيد. سپس هرآينه آن را بچشم يقين به بينيد. (تكاثر 102/ 6)

(22)- و تو بما گرونده نيستى. (يوسف 12/ 17)

(23)- براستى كه اين خود حقيقتى يقينى است. (واقعه 56/ 95)

(24)- به خدا و روز ديگر مى‏گروند (آل عمران 3/ 114)

(25)- به ناديده مى‏گروند. (بقره 2/ 3)

(26)- و به جهان ديگر ايشان يقين دارند. (بقره 2/ 4)

(27)- از پذيرفته‏ترين چيزها كه داده شديد يقين است (حديث)

(28)- به پروردگارتان بگرويد. (آل عمران 3/ 193)

(29)- پروردگارت را بندگى كن تا يقين بتو روى آورد. (حجر 15/ 99)

(30)- باديه‏نشينان گفتند گرويديم، بگو نگرويده‏ايد بلكه بگوئيد تسليم شديم و هنوز ايمان در دلهاتان وارد نشده است. (حجرات 49/ 14)

(31)- و دلش به ايمان آرام يافته است. (نحل 16/ 106)

(32)- اى آنان كه گرويده‏ايد، بگرويد. (نساء 4/ 136)

(33)- و چون پرواپيشه كردند و بگرويدند و كارهاى نيكو كردند، سپس‏ا پرواپيشه كردند و گرويدند. (مائده 5/ 93)

(34)- پس سوگند به پروردگارت كه نمى‏گروند تا اينكه ترا در آنچه ميانشان اختلاف افتاده داور گيرند و سپس در خودشان از آنچه حكم كرده‏اى تنگى نيابند و به نيكوترين صورت حكم ترا بپذيرند. (نساء 4/ 65)

(35)- چنين نيست، بزودى خواهيد دانست، سپس بزودى خواهيد دانست، حقا كه اگر به علم يقين بدانيد، هرآينه دوزخ را به بينيد، پس آنگه آن را به چشم يقين به بينيد. سپس آن روز از نعمت بسيار پرسيده شويد. (تكاثر 102/ 3- 8)

(36)- و گمان ندارم كه قيامت بر پا شود. (كهف 18/ 36)

(37)- از روى پندارى بسيار دور از حقيقت سخن ميگويند (سباء 34/ 53)

(38)- رستاخيز نزديك شد. (قمر 54/ 1)

(39)- و آن را نزديك گرفتند، بدان كه ايشان آن را دور مى‏بينند و ما آن را نزديك مى‏بينيم. (معارج 70/ 7)

(40)- آنگاه كه او را گفت اى حارثه چگونه‏اى، گفت مؤمنى حقيقى گشتم، فرمود «ص» هر حقى را حقيقت است، پس حقيقت ايمان تو چيست؟ عرض كرد، اهل بهشت را مى‏بينم كه يكديگر را ديدار مى‏كنند و اهل دوزخ را مى‏بينم كه بنوبت جاى عوض مى‏كنند و عرش پروردگارم را آشكارا ديدم، پس پيامبر «ص» باو فرمود: دريافتى، پس نگاهش دار. سپس به انس پسر مالك فرمود: اين جوانى است كه خدا دلش را به ايمان روشن كرده است. (حديث)

## فصل چهارم در اشاره بمكان و زمان آخرت‏

چون دنيا ناقص است بمثابه كودك، و طفل را از دايه و گهواره گزير نيست دايه او زمان است و گهواره او مكان و بوجهى پدر او زمانست و مادر او مكان. و مكان و زمان هر يك باثرى از آثار مبدع خود مخصوص‏اند، و آن احاطت است بكاينات. چه اين احاطه خداى راست، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ مُحِيطٌ 1. و زمان را احاطه كه اثر مبدعست چنان حاصل آيد كه بعضى از آن اول باشد و بعضى آخر و مكان را چنانكه بعضى ظاهر باشد و بعضى باطن و چون هر دو بذات و بطبع نيستند هيچ كدام در هيچ كدام تمام نيست. پس وجود هر بعضى از زمان اقتضاء عدم بعضى ديگر مى‏كند. و حضور بعضى از مكان اقتضاء غيبت بعضى ديگر ميكند. گذشته زمان نيست و آينده همچنين. اگر زمان وجودى دارد وجود حال است كه كمترين زمانى است، و از خردى مقدارى ندارد.

حكماء آن را «آن» خوانند. و اگر مكان را احاطتى هست همه مكان راست نه جزوى را ازو، و همه مكان راست كه آسمان و زمين و ديگر كائنات را حاويست. و آخرت از زمان و مكان مبراست، چه از نقصان منزه است. اما نشانها كه از آن باهل زمان و مكان دهند گاه زمانى بود و گاه مكانى تا بلسان قومه بود. و نشان زمان بكمترين زمان تواند بود مانند حال، وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ 2. و نشان مكان بفراخ‏ترين مكانى، وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ 3. و ابداع هم زمانى نيست و صفت او بكمتر زمانى كنند. وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ 4.

پس مبدأ و معاد از اين روى نيز متشابهند. يقين كه آخرتى است؛ تعلقش بزمان و مكان هم برين سياقت گيرد، اما تعلقش بقلت زمان چنانكه گفته‏اند، «اليقينيات لحظات» و بوسعت مكان، أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى‏ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ.

### يادداشت‏ها

(1)- براستى كه او بر هر چيز تواناست. (فصلت 41/ 54)

(2)- و كار قيامت نيست مگر همچون چشم برهم زدنى يا نزديكتر. (نحل 16/ 17)

(3)- يقينى‏ها لحظه‏هائى هستند.

(4)- آيا آنكه خدا سينه‏اش را بر اسلام گشوده است پس او بر روشنائى‏اى از پروردگار خويش است، (زمر 39/ 22)

## فصل پنجم در اشاره بحشر خلايق‏

زمان علت تغير است على الاطلاق و مكان علت تكثر است على الاطلاق، و تغير و تكثر علت محجوب شدن بعضى موجودات از بعضى.

چون بقيامت زمان و مكان مرتفع شود حجابها برخيزد و خلق اولين و آخرين مجتمع باشند. پس قيامت روز جمع است، يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ- الْجَمْعِ 1. بوجهى روز فصل است، چه دنيا كون متشابه است. در وى حق و باطل متشابه نمايد، متخاصمان در برابر نشسته‏اند. آخرت كون مباينت است، وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ 2. حق را از باطل جدا كنند، لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ 3. خصومت متخاصمان فصل كنند، و بحقيقت حق و باطل حكم كنند، لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى‏ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ 4. پس قيامت روز فصل است. اما اين فصل هم اقتضاى آن جمع ميكند كه در پيش بيامد، هذا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْناكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ 5.

حشر جمع باشد. پس روز قيامت حشر است. وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً 6.

اما حشرها هم متفاوتست. قومى را چنين است كه، يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى‏ الرَّحْمنِ وَفْداً 7 و قومى را چنين كه، يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْداءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ 8 بر جمله، حشر هر كسى با آن باشد كه سلوكش در طلب آن بوده باشد، «و احشره مع من كان يتولاه» 9. و باين سبب، احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ 10، و همچنين فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطِينَ 11 تا بحدى كه، «لو أحب احدكم حجرا يحشر معه» 12.

و چون آثار افعال مدبران برازخ حيوانى چنانكه بعد از اين گفته شود؟؟؟ صور و حاضر كنند آن اصناف را جمله حشر كرده باشند، وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ 13. و حشر هر كسى بر صورت ذاتى آن كس تواند بود، چه آنجا حجاب مرتفع است كه، وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ 14، تا باين سبب، «يحشر الناس على صور يحسن عندهم القردة و الخناير» 15 و خود هم در اين جهان وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ 16. و لكن در اين جهان كسانى بيننده اهل آن جهان را باشند، إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ 17.

### يادداشت‏ها

(1)- روزى كه شما را براى روز جمع‏آورى فراهم ميكند. (تغابن 64/ 9)

(2)- روزى كه رستاخيز بر پا شود آن روز پراكنده ميشوند. (روم 30/ 37)

(3)- تا خدا پليد را از پاكيزه جدا سازد. (انفال 8/ 37)

(4)- تا آنكه نابود شد از روى دليل روشن نابود شود و آنكه زنده شد از روى دليل روشن زنده شود. تا حق بر پا گردد و باطل ناچيز شود. (انفال 8/ 42)

(5)- اين است روز داورى، شما و پيشينيان را گرد آورديم (مرسلات 77/ 38)

(6)- و آنها را گرد آورديم پس هيچ يك از آنها را رها نكنيم. (كهف 18/ 47)

(7)- روزى كه پرواپيشگان در حالى كه گرامى داشته شده‏اند نزد خداى بخشنده گرد يند. (مريم 19/ 85)

(8)- روزى كه دشمنان خدا بسوى آتش برده شوند. (فصلت 41/ 19)

(9)- او را با آنكه دوست و سرور گرفته بود گرد آوريد. (حديث)

(10)- آنان را كه ستم كردند با همسرانشان (جفتهايشان، نزديكانشان) گرد آوريد. (صافات 37/ 22)

(11)- پس سوگند به پروردگارت كه ايشان را با ديوها گرد مى‏آوريم. (مريم 19/ 68)

(12)- اگر يكى از شما سنگى را دوست داشته باشد با او برانگيخته ميشود. (حديث)

(13)- و آنگاه كه ددان گرد آيند. (تكوير 81/ 5)

(14)- و بر خداى يكتاى فروشكننده آشكار شوند. (ابراهيم 14/ 48)

(15)- مردمان بر چهره‏هائى برانگيخته شوند كه ميمونها و خوكها در پيش آنها زيبا باشند. (حديث)

(16)- و از ايشان ميمونها و خوكها قرار داد زيرا طاغوت را بندگى كردند. (مائده 5/ 60)

(17)- براستى كه در آن براى گروهى كه مى‏انديشند نشانه‏هائى است. (رعد 13/ 4)

## فصل ششم در ذكر احوال اصناف خلق در آن جهان و ذكر بهشت و دوزخ‏

كسانى كه در اين عالم در معرض سلوك راه آخرت‏اند سه طايفه‏اند: وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً، فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ، وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ. وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ 1. همچنين، فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ 2. سابقان اهل وحدت‏اند از راه و از سلوك منزه، بل خود، مقصد همه سالكان ايشان‏اند. وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا 3. ايشانند آن گروهى كه، «ان حضروا لم يعرفوا و ان غابوا لم يفقدوا» 4. و اهل يمين نيكان عالم‏اند و ايشان را مراتب بسيار است بحسب درجات بهشت و در ثواب متفاوت‏اند، وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا 5. و اهل شمال بدان عالم‏اند و ايشان را اگر چه مراتب بسيار است بحسب دركات دوزخ اما در عذاب متساويند، قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لكِنْ لا تَعْلَمُونَ 6. و همچنين فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ 7. و هر سه طايفه را گذر بر دوزخ است، وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها كانَ عَلى‏ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا 8 اما سابقان، «يمرون على الصراط كالبرق الخاطف» 9. ايشان را از دوزخ‏ گزيرى نيست. «جزناها و هى خامدة» 10 سخن يكى از امامان اهل بيت عليهم السلام است در جواب آنكه پرسيد كه شما را گذر بر دوزخ چون باشد؟ و اما اهل يمين را از دوزخ نجات دهند و اما اهل شمال را در آنجا بگذارند، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا 11. سابقان و اهل يمين به بهشت برسند، اما كمال اهل يمين بهشت باشد و كمال بهشت بسابقان، «ان الجنة اشوق الى سلمان من سلمان الى الجنة» 12؛ ايشان را به بهشت التفاتى نبود، لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ 13. ايشان اهل اعرافند، وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ 14 ايشان را همه حالها يكسان باشد، لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى‏ ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ 15 وصف حال ايشان است. اهل شمال اهل تضادند. باحوال متضاده كه در اين عالم متقابل است، مانند هستى و نيستى و مرگ و زندگانى و علم و جهل و قدرت و عجز، و لذت و الم، و سعادت و شقاوت، بازمانده‏اند زيرا كه بخود باز مانده‏اند. و از خودبخود خلاصى نتوان يافت، كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ 16. لا جرم هميشه ميان دو طرف سموم و زمهرير دوزخ متردداند. گاه باين طرف معذب و گاه بآن، لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ 17. چون در دنيا در؟؟؟ طاعت كه اول مرتبه از مراتب ايمان است نيامده‏اند و زمام اختيار بدست خود باز گرفته‏اند، به آخرت محجوب بمانده‏اند، كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعِيدُوا فِيها 18. و اهل يمين اهل رتبت‏اند، هميشه در سلوك باشند تا كمالى بعد از كمالى و درجه بالاى درجه حاصل ميكنند، لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ 19؛ از عذاب اهل تضاد خلاص يافته‏اند، فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ، «الحزن على ما فات و الخوف مما لم يأت» 20 چون بدنيا مجبوربوده‏اند، وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ- الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ 21 بآخرت مختار مطلق شده‏اند، لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ 22، تا بحكم عدل هر يكى را بر جبر و اختيار نصيبى باشد. پس اگر اين طايفه را بيكى از دو طرف تضاد، ملابستى باشد آن تضاد، نه تضاد حقيقى بود، و ايشان بآن معاقب نباشند، بل مثاب باشند و آن مانند حرارت زنجبيل و برودت كافور باشد كه غريزى‏اند، نه چون حرارت سموم و برودت زمهرير كه غريب‏اند إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً، وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلًا 23، همچنانكه منازعه اهل رتبت منازعتى مجازى باشد، يَتَنازَعُونَ فِيها كَأْساً لا لَغْوٌ فِيها وَ لا تَأْثِيمٌ 24؛ تا لا جرم وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى‏ سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ 25. اما مخاصمت اهل تضاد مخاصمت حقيقى باشد، إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ 26 تا لا جرم كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها 27. پس حرارت و برودت كه متضادند گاهى هر دو طرف سبب عذاب قوم ميباشند، چنانكه اهل دوزخ را. و گاه يك طرف سبب راحت قومى است، و آن بَرْداً وَ سَلاماً 28 است. اهل برد اهل يقين‏اند. و ديگر طرف كه نار است سبب عذاب كسانى كه مقابل ايشان باشند، الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ 29. و گاه هر دو طرف سبب راحت قومى باشند چنانكه در زنجبيل و كافور بگفتيم. و همچنين نار گاه سبب عذاب قومى است مانند نار جحيم و گاه راحت قومى، مانند آن نار كه شخصى از قسيم الجنة و النار التماس كرد كه «يا قسيم النار اجعلنى من اهل النار» 30 تا او بخنديد و گفت «جعلتك» و بعد از آن با ديگران حاضران فرمود كه خواهد از اهل قيامت باشد. و نيستى [را] هم اصناف است: نيستى قهر كه بقيامت خاص و عام را باشد، كُلُّ شَيْ‏ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ 31؛ و نيستى لطف‏ كه اهل وحدت را باشد، «من احبنى محوت اثره» 32؛ و نيستى عنف كه اهل دوزخ را باشد، لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ 33.

### يادداشت‏ها

(1)- و شما گروههائى سه‏گانه‏ايد، پس دست راستى‏ها، كيانند دست راستى‏ها، و دست چپى‏ها، كيانند دست چپى‏ها، و پيشى‏گيرندگان، آن پيشى‏گيرندگان آنهايند نزديك‏شدگان. (واقعه 56/ 7- 11)

(2)- پس بعضى از ايشان بخويش ستم مى‏كنند و بعضى از ايشان ميانه‏رواند و بعضى از ايشان پيشى‏گيرنده بسوى خوبى‏هايند. (فاطر 3/ 32)

(3)- چشمانت را از ايشان مگردان كه زيبائى زندگى دنيا را بخواهى. (كهف 8/ 28)

(4)- اگر حاضر باشند شناخته نشوند و اگر غايب باشند گم نشوند (جايشان خالى است.) (حديث)

(5)- و براى هر كدام بنا بر آنچه كردند پايه‏هائى است. (انعام 6/ 132)

(6)- فرمود براى همه دو چندان (عذاب) است ولى نمى‏دانيد. (اعراف 7/ 38)

(7)- پس ايشان آن روز در عذاب شريكند. (صافات 37/ 33)

(8)- كسى از شما نيست مگر آنكه در آن (دوزخ) وارد شود، اين بر پروردگارت واجبى شدنى است. (مريم 19/ 71)

(9)- همچون برق جهنده بر صراط مى‏گذرند. (حديث)

(10)- از آن مى‏گذريم در حالى كه خاموش است. (حديث)

(11)- سپس آنان را كه پرواپيشه كردند نجات دهيم و ستمگران را در آن همان گونه بازگذاريم. (مريم 19/ 72)

(12)- براستى كه بهشت به سلمان مشتاقتر است تا سلمان به بهشت. (حديث)

(13)- و در آن داخل نشوند، در حالى كه بهشت به آنها آرزومند است. (اعراف 7/ 46)

(14)- و بر اعراف مردانى هستند كه همه را به چهره‏هاشان مى‏شناسند. (اعراف 7/ 46)

(15)- تا اينكه بر آنچه از دست داديد أسف نخوريد و بر آنچه داده شديد. شادمان نشويد. (حديد 57/ 43)

(16)- هرگاه پوستهاشان بريان شود پوستهائى ديگر جايگزين آنها كنيم تا عذاب را بچشند. (نساء 4/ 56)

(17)- سايبانهائى از آتش بر بالاى سرشان و سايبانهائى (از آتش) در زير پايشان است. (زمر 39/ 16)

(18)- هرگاه كه خواهند از آن بيرون روند به آن بازگردانده شوند. (سجده 32/ 2)

(19)- براى ايشان (در بهشت) بالا خانه‏هائى و بر فراز آنها بالا خانه‏هائى است. (زمر 39/ 20)

(20)- نه ترسى بر آنهاست و نه اندوهى دارند (اندوه بر آنچه از دست رفته و ترس از آنچه نيامده). (بقره 2/ 38 و بسيارى آيات ديگر)

(21)- هيچ مرد مؤمن و هيچ زن مؤمنى را نرسد كه چون خدا و فرستاده‏اش كارى را حكم كنند براى ايشان در (انجام دادن يا انجام ندادن) فرمان ايشان اختيارى باشد. (احزاب 33/ 36)

(22)- در بهشت براى ايشان هر آنچه بخواهند هست. (فرقان 25/ 16)

(23)- براستى كه نيكان از پياله‏اى مينوشند كه آميخته‏اش از كافور است. (انسان 72/ 5)- در آن از پياله‏اى نوشانده شوند كه آميخته‏اش از زنجبيل است (گياهى خوش بوى و خوشمزه). (انسان 72/ 17)

(24)- در بهشت جامى را كه در آن نه پوچى و نه گناه است از دست هم مى‏ربايند. (طور 42/ 23)

(25)- از سينه‏هاشان كينه را دور مى‏كنيم، برادرانى هستند كه بر تخت‏هاى آراسته در برابر يكديگر نشسته‏اند. (حجر 15/ 47)

(26)- براستى كه آن حقيقت دشمنى كردن اهل آتش است. (ص 64/ 38)

(27)- هرگاه گروهى داخل (دوزخ) شود گروه ديگر نفرينش كند. (اعراف 7/ 38)

(28)- سرد و سلامت است. (انبياء 21/ 69)

(29)- گمان برندگان به خدايند، گمان بد. (فتح 48/ 6)

(30)- اى بخش‏كننده آتش مرا از اهل آتش قرار ده.

(31)- همه چيزها جز روى او نيست شدنى است. (قصص 28/ 88)

(32)- هر كه مرا دوست بدارد نشانش را بزدايم (حديث)

(33)- نه مى‏ماند و نه رها مى‏شود. (مدثر 74/ 28)

## فصل هفتم در اشاره بصراط

صراط راه خداست، وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ، صِراطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ 1. «ادق من الشعر احد من السيف» 2، باريكى بسبب آنكه اگر اندك ميلى بيكى از دو طرف تضاد افتد موجب هلاك بود، وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ 3. و تيزى بسبب آنكه مقام بر وى هم سبب هلاكت بود، «و من وقف عليه شقه بنصفين» 4.

دوزخيان از صراط بدوزخ افتند، وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ 5. از دو جانب صراط دوزخست، «اليمين و الشمال مزلتان» 6، بخلاف اهل اعراف كه «الجنة على يمينهم و الشمال على شمالهم» 7 باشد، «كلتا يدى الرحمن» 8.

### يادداشت‏ها

(1)- و تو براستى به راه راست راهنمائى مى‏كنى، راه خدائى كه آنچه در آسمانها و زمين است از اوست. (شورى 42/ 52)

(2)- باريكتر از مو و تيزتر از شمشير. (حديث)

(3)- به كسانى كه ستم كردند ميل نكنيد كه آتش شما را فرا مى‏گيرد. (هود 11/ 113)

(4)- و هر كه بر آن بايستد او را بدو نيمه بشكافد. (حديث)

(5)- و آنان كه جهان ديگر را باور نمى‏كنند از صراط فرو مى‏افتند. (مؤمنون 23/ 74)

(6)- راست و چپ لغزشگاهند. (حديث)

(7)- بهشت در راستشان و چپ در سوى چپشان. (حديث)

(8)- هر دو، دستهاى خداى بخشنده‏اند. (حديث)

## فصل هشتم در اشاره بصحايف اعمال و كرام الكاتبين و نزول ملائكه و شياطين بر نيكان و بدان‏

قول و فعل مادام كه در كون اصوات و حركات باشند از بقا و ثبات بى‏نصيب باشند و چون بكون كتاب و تصوير آيند باقى و ثابت شوند، و هر كه قولى بگويد يا فعلى بكند اثرى از آن باقى بماند، و باين سبب تكرار اقتضاى اكتساب ملكه باشد كه با وجود آن ملكه معاودت با آن قول يا آن فعل آسان بود و اگر نه چنين بودى هيچ كس علم و صناعت و حرفت نتوانستى آموخت و تأديب كودكان و تكميل ناقصان را فايده نبودى. پس آن اثر كه از افعال و اقوال با مردم باقى بماند بحقيقت بمثابه كتابت و تصوير آن افعال باشد و محل آن كتابتها و تصويرها، كتاب اقوال و صحيفه اعمال خوانند، كه اعمال و اقوال چون مشخص شود كتاب باشند، چنانچه بيان كنيم ان شاء اللّه العزيز. و كاتبان و مصوران آن مكتوبات و مصورات كرام الكاتبين باشند، قومى كه بر يمين باشند حسنات اهل يمين نويسند و قومى كه بر شمال باشند سيئات اهل شمال نويسند، إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ 1. در خبر است كه هر كه حسنه كند از آن حسنه فرشته در وجود آيد كه او را مثاب دارد، و هر كه سيئه كند از آن شيطانى در وجود آيد كه او را معذب دارد. و خود در قرآن ميفرمايد: إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ 2 و بمقابل آن، هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى‏ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ، تَنَزَّلُ عَلى‏ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ 3 و همچنين، وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ 4. همين است كه بعبارت اهل دانش ملكه گفته‏اند و بعبارت اهل بينش ملك و شيطان، و مقصود از هر دو يكى باشد. و اگر نه مراد بقا و ثبات اين ملكات بودى بر خلود، ثواب و عقاب را بر اعمالى كه در زمان اندك كرده باشد وجهى نبودى؛ و لكن حديث «انما يخلد اهل الجنة فى الجنة و اهل النار بالنيات» 5 ثابت و وارد است. پس هر كه مثقال ذره نيكى كند يا بدى آن نيكى و بدى در كتاب مكتوب و مصور شود و مخلد و مؤبد بماند و چون پيش چشم ايشان دارند كه، وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ 6.

كسانى كه ازو غافل شده باشند گويند: ما لِهذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً 7. و همچنين در اخبار بسيار آمده است كه از گفتن تسبيحى يا فعل حسنه حورى بيافرينند كه در بهشت جاودانى از آن تمتع مى‏يابند. و در ديگر جانب همچنين از سيئات گناهكاران اشخاصى آفرينند كه سبب محنت و عقوبت قومى شوند، چنانكه در قصه پسر نوح آمده است: إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ 8 و در بنى اسرائيل، وَ لَقَدْ نَجَّيْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهِينِ. مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كانَ عالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ 9. در خبر است كه «خلق الكافر من ذنب المؤمن» 10 و امثال اين بسيار است و اين جمله بحكم اين باشد كه، وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ 11. پس هر چه در نظر اهل دنيا از وراى حجاب باشد آن را غير حيوان بينند و چون آن حجاب و غطاء از پيش برگيرند، فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ 12، و اين آنگاه بود كه از اين حيوة كه بحقيقت مرگست بميرند و بحياة جاودانى آن جهانى كه مرگ اين جهانى است زنده شوند، أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها 13 آن را چنان بينند كه باشد و اينست اجابت دعاء «اللهم ارنا الاشياء كما هى» 14 پس هر كس را بعد از كشف غطاء وحدت بصر كتاب خود ببايد خواند و حساب خود بكرد كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً، اقْرَأْ كِتابَكَ كَفى‏ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً 15. اگر سابق بالخيرات باشد يا اهل يمين بحكم «كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون» 16 كتابش از پيش رو يا از جانب راستش باز دهند، فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً 17. و اگر از جمله منكوسان باشد، وَ لَوْ تَرى‏ إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ 18، يا اهل شمال كتابش از وراء ظهرش باو دهند يا از جانب چپ، وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ. وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ 19.

### يادداشت‏ها

(1)- و آنگاه كه فراگيرندگان (فرشتگان نگهبان اعمال انسان و نويسندگان آنها) كه در چپ و راست انسان همنشين اويند، كردارهاى او را باز نويسند. (ق 50/ 17)

(2)- آنان كه گفتند پروردگار ما خداست سپس ايستادگى كردند، فرشتگان بر ايشان فرود مى‏آيند كه نترسيد و اندوهگين نباشيد و مژده باد شما را به بهشتى كه نويد داده شديد. ما دوستان شما در زندگانى اين جهان و آن جهان شمائيم. (فصلت 41/ 30)

(3)- آيا شما را به اينكه ديوها بركه فرود مى‏آيند آگاه كنم، آنها بر هر دروغزن گناهكار فرود مى‏آيند. (شعراء 26/ 221 و 222)

(4)- و هر كه از ياد خدا روى گرداند براى او شيطانى قرار دهيم كه همدمش باشد. (زخرف 43/ 36)

(5)- هرآينه اهل بهشت در آن جاودانه‏اند و اهل آتش در آتش به خاطر انديشه‏ها. (حديث)

(6)- و چون نامه‏ها پراكنده شوند، (گشوده شوند). (تكوير 71/ 10)

(7)- اين نوشته چيست كه كوچك و بزرگى نيست مگر برشمرده و آنچه كردند حاضر مى‏يابند و پروردگارت به هيچ كس ستم نكند. (كهف 18/ 49)

(8)- براستى كه او كارى ناشايست است. (هود 11/ 46)

(9)- و هرآينه فرزندان يعقوب (بنى اسرائيل) را از عذاب خواركننده نجات داديم، از فرعون كه او برترى‏جوئى از گزافكاران بود. (دخان 44/ 30)

(10)- كافر را از گناه مؤمن آفريد. (حديث)

(11)- و براستى كه جهان ديگر هرآينه خود زنده است اگر مى‏دانستند. (عنكبوت 29/ 64)

(12)- پس پرده‏ات از تو برداشتيم و ديده‏ات امروز نافذ است. (ق 50/ 22)

(13)- آيا آنكه مرده بود پس زنده‏اش كرديم و براى او نورى قرار داديم كه در پرتو آن ميان مردمان راه ميرود همانند كسى است كه در تاريكيها است و بيرون رونده از آن نيست. (انعام 6/ 122)

(14)- خدايا چيزها را آن چنان كه هستند به ما بنماى.

(15)- و كار هر انسان را (همچون گردنبندى) بر گردنش مى‏افكنيم و روز رستاخيز آن كارها را بصورت نامه‏اى برايش بيرون مى‏آوريم كه آن را نامه‏اى گشاده مى‏بيند. بخوان نامه‏ات را، امروز خودت براى خود حسابگر بسى. (اسراء 17/ 13)

(16)- همچنانكه زيست مى‏كنيد مى‏ميريد و همچنانكه مى‏ميريد بر انگيخته ميشويد. (حديث)

(17)- پس اما آنكه نامه‏اش به دست راستش داده شد پس بزودى به حسابى آسان‏ محاسبه شود. (انشقاق 84/ 8)

(18)- و اگر بينى آنگاه كه بدكاران سرهاشان در نزد پروردگارشان فرو افتاده است. (سجده 32/ 12)

(19)- و اما آنكه نامه‏اش از پس پشتش داده شود. و اما آنكه نامه‏اش بدست چپش داده شود. (انشقاق 84/ 10)

## فصل نهم در اشاره بحساب و طبقات اهل حساب‏

در روز حساب مردمان سه طايفه باشند، يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ 1.

و ايشان سه صنف باشند.

صنف اول سابقان و اهل اعراف كه از حساب منزه باشند. در خبر است كه چون درويشان را بحسابگاه برند فرشتگان از ايشان حساب طلبند. گويند چه بما داده‏ايد كه حساب باز دهيم؟ خطاب حضرت عزت رسد كه نيك مى‏گويند، شما را با حساب ايشان كار نيست و خود خطاب با پيغمبر است در حق جماعتى كه ما عَلَيْكَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ 2.

صنف دوم جماعتى‏اند از اهل يمين كه بر سيئات اقدام ننموده باشند.

صنف سيم جماعتى كه يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ 3.

اما اهل حساب نيز سه صنف باشند:

صنف اول جماعتى كه ديوان اعمال ايشان از حسنات خالى باشد.

صنف دويم كسانى كه وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ 4 در شأن ايشان است، وَ قَدِمْنا إِلى‏ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً 5.

و طايفه سيم از اهل حساب كه، خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً 6. و ايشان دو صنف باشند:

صنفى كه حساب خود هميشه مى‏كنند، «حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا» 7 شنيده‏اند، لا جرم بقيامت يُحاسَبُ حِساباً يَسِيراً 8 باشند. و صنفى كه از حساب و كتاب غافل بوده باشند، لا جرم بمناقشه حساب گرفتار شوند، «و من نوقش فى الحساب فقط عذب» 9. و حساب عبارت از حصر و جمع آثار حسنات و سيئات است كه تقديم يافته باشد تا بحكم عدل جزاى خود هر يكى بيابند و موقنان هميشه مشاهد موقف حساب باشند، «لا يؤخر حساب المؤمن الى يوم القيامة» 10.

### يادداشت‏ها

(1)- در آن بدون حساب روزى داده شوند. (غافر 40/ 40)

(2)- چيزى از حساب ايشان بر تو نيست و چيزى از حساب تو بر ايشان نيست. (انعام 6/ 52)

(3)- خدا بدى‏هايشان را به خوبى تبديل مى‏كند. (فرقان 25/ 70)

(4)- و آنچه در دنيا كردند پوچ شد و آنچه ميكنند ناچيز است. (هود 11/ 16)

(5)- و پيش فرستاديم به آنچه كردند كارى را پس آن را غبارى پراكنده گردانديم. (فرقان 25/ 23)

(6)- كارى نيكو را با (كار) بد ديگرى آميختند. (توبه 9/ 102)

(7)- (كارهاى) خود را برشماريد پيش از آنكه (كارهاى شما را) بر شمارند. (حديث)

(8)- شمار شود، شمارى آسان. (انشقاق 84/ 8)

(9)- آنكه در شمار سبك شمرده شود هرآينه عذاب شود. (حديث)

(10)- حساب مؤمن به روز رستاخيز پس انداخته نشود. (حديث)

## فصل دهم در اشاره بوزن اعمال و ذكر ميزان‏

الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ 1. هر اثر فعل كه اقتضاى اطمينان نفس فاعلى مى‏كند، نسبت آن بثقل اولى، چه مثقلات كشتى‏ها را از اضطراب و حركات ناهموار نگاه دارند. و هر اثرى كه اقتضاى تحير نفس و تتبع هوى كند نسبتش بخفت اولى، چه خفيف باندك تغيرى كه در هوى حادث شود در حركت آيد و حركاتش از نظام خالى بود و اطمينان نفس مستلزم رضا بود، لا جرم فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ. فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ 2. و اختلاف حركات نفس از متابعت هوى باشد و هوى مؤدى بهاويه است. لا جرم وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ، فَأُمُّهُ هاوِيَةٌ، وَ ما أَدْراكَ ما هِيَهْ، نارٌ حامِيَةٌ 3. و نيز ابليس را از آتش آفريده‏اند و آدم را از خاك كه خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ 4.

و آتش خفيف است و خاك ثقيل. پس افعال ابليس اقتضاى خفت كند و افعال آدمى اقتضاى ثقل، چه، قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى‏ شاكِلَتِهِ 5. بعضى گفته‏اند كلمه «لا اله الا اللّه» ميزانست، چه هر چند فرموده‏اند «كلمة خفيفة على اللسان‏ ثقيلة فى الميزان» 6. اما نسبت با بعضى مردم موزون و ميزان هر دو يكى است و علامت آنكه اين كلمه ميزانست آنست كه وجود در يك كفه دارد و عدم در يك كفه و حرف استثناء كه روئى با عدم دارد و روئى با وجود بمثابه شاهين است كه هر دو كفه با آن ايستاده و قائم است و اين فاصل است ميان مؤمن و كافر و بهشتى و دوزخى، «من قال لا اله الا اللّه دخل الجنة» 7.

### يادداشت‏ها

(1)- سنجش در آن روز حق است، پس آنكه سنجيده‏هايش سنگين باشد پس ايشان رستگارانند، و آنكه سنجيده‏هايش سبك باشد پس ايشان كسانى‏اند كه خود را بزيان داشتند. (اعراف 7/ 8)

(2)- پس اما آنكه سنجيده‏هايش سنگين باشد، پس او در زيستى خوشنودكننده است. (قارعه 101/ 6)

(3)- و اما آنكه سنجيده‏هايش سبك باشد، پس جايگاهش دوزخ است و تو چه دانى كه آن چيست، آتشى است سوزان. (قارعه 101/ 8)

(4)- مرا از آتش آفريدى و او را از خاك آفريدى (اعراف 7/ 12)

(5)- بگو هر كس بر اساس ساختمان نفسانى خودكار مى‏كند. (اسراء 17/ 84)

(6)- كلمه‏اى بر زبان آسان و در سنجش گران. (حديث)

(7)- هر كه گفت خدائى جز اللّه نيست، داخل بهشت شود. (حديث)

## فصل يازدهم در اشاره بطى آسمانها

كلام خداى تعالى ديگر است و كتاب خداى تعالى ديگر. كلام امرى است و كتاب خلقى، إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ 1.

و عالم امر از تضاد بلكه از تكثر منزه است، وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ 2.

اما عالم خلق مشتمل بر تضاد ترتبى است. وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ 3. همچنانكه كلام مشتمل بر آيات است، تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ 4 كتاب هم مشتمل بر آيات است، تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ 5؛ كلام چون متشخص شود كتاب باشد، همچنانكه امر چون امضا يابد فعل باشد، كُنْ فَيَكُونُ 6. پس صحيفه وجود عالم خلق كتاب خداست جل جلاله و آيات او اعيان موجودات. إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ 7. و اين آيات در آن كتاب مثبت و مبين است تا خلق بمطالعه آيات فعلى كه در آن آفاق مثبت است و استماع آيات قولى كه از انفس مبين است بحق رسند، سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ 8. و مردم تا در تحت زمان‏ و مكان‏اند آيات بر وى ميخوانند و باو ميگويند و مينمايند يكى بعد از ديگرى، و آن روزيست بعد از روزى كه بر وى ميگذرد و حالى كه بعد از حالى مشاهده ميكند، وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ 9 بر مثال كسى كه نامه ميخواند سطرى بعد سطرى و حرفى بعد از حرفى. پس چون نظر بصيرت او بكحل هدايت گشوده شود چنانكه اهل قيامت را گفته شد از عالم خلق بگذرد و بعالم امر برسد كه مبدأش از آنجا بوده است بر همه كتاب بيكبار مطلع شود، مانند كسى كه آن نامه مشتمل بر سطور و حروف بيكبار تا در پيچيده، پيش او باشد، يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ، وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ 10 نمى‏گويد بشماله تا دانند كه اهل شمال را از طى آسمانها نصيبى نيست و اگر بخود قدرت مطالعه آن نداشته باشد چون بر وى خوانند استماع نكند، حالش اين بود كه يَسْمَعُ آياتِ اللَّهِ تُتْلى‏ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِيمٍ 11 و در سمع و بصر و كلام و كتاب اسرار بسيار است كه ذكر آن در اين مختصر ممكن نباشد.

### يادداشت‏ها

(1)- هرآينه فرمان او، چون چيزى را بخواهد اينست كه به آن بگويد باش پس خواهد بود. (يس 36/ 82)

(2)- و امر ما جز يكى نيست. (قمر 54/ 50)

(3)- تر و خشكى نيست مگر آنكه در كتاب آشكار، آمده است. (انعام 6/ 59)

(4)- آن نشانه‏هاى خداست آن را بحق بر تو ميخوانيم. (بقره 2/ 252)

(5)- آن نشانه‏هاى كتاب آشكار است. (شعراء 26/ 2)

(6)- هرآينه در آمد و شد روز و شب و آنچه خدا در آسمانها و زمين آفريد نشانه‏هائى است براى گروهى كه مى‏انديشند. (يونس 10/ 6)

(7)- زود باشد كه نشانه‏هاى خود را در كرانه‏هاى جهان و در خودشان بايشان بنمائيم تا بر ايشان روشن شود كه او حق است. (فصلت 41/ 53)

(8)- و روزهاى خدا را به آنها يادآور شو كه در آن نشانه‏هائى است. (ابراهيم 14/ 5)

(9)- روزى كه آسمان را چون در نوشتن تومار نوشته‏ها درپيچم، و آسمانها در نوشته‏هايى بدست اويند. (انبياء 21/ 104)

(10)- نشانه‏هاى خدا را كه بر او خوانده ميشود ميشنود سپس بزرگى جويانه براه خود ميرود گوئى كه آن را نشنيده است، پس او را بعذابى دردناك نويد ده، (جاثيه 45/ 8)

## فصل دوازدهم در اشاره بنفخ صور و تبديل زمين و آسمان‏

نفخه در قيامت دو نفخه است: اول از جهت اماتت هر كه پندارد كه حياتى دارد از اهل آسمانها و زمينها، كه اصحاب ظاهر تنزيل و باطن تأويل‏اند يا بمحسوس و معقول خود تأويلى كرده آيد، وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ 1. و اماتت ايشان بكشف عواد مقالات و نشر اداء ديانات ايشان باشد تا بمعاينه هستى خود و دانش و بينش خود بدانند و بحقيقت، إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ 2 متيقن شوند، وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ 3. و نفخه دويم از جهت احياى ايشان بود بعد از اماتت و قيام از خواب جهالت. ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرى‏ فَإِذا هُمْ قِيامٌ يَنْظُرُونَ 4. و اين قيام قيامت باشد و در قيامت بعث بود، ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ 5. پس ثواب و عقاب باشد و كسانى باشند كه دنيا و آخرت ايشان متحد شده باشد. «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» 6 و بآن محتاج نباشند كه گويند: فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ 7، پس‏ عمل و ثواب ايشان هم يكى باشد «اعبد اللّه لا لرغبة و لا لرهبة بل انه اهل لان يعبد و انى اهل لان اعبد» 8. پس ايشان را انتظار قيامت و بعث و ثواب نباشد و غير ايشان را در نشأه ثانيه مكشوف كند كه: هستى ايشان نيستى بوده است و نيستى هستى، و ذات ايشان بى‏ذاتى و بى‏ذاتى ايشان ذات، و صفت ايشان بى‏صفتى و بى‏صفتى ايشان صفت. پس ببينند كه ظواهر چيزها نه آنست كه ايشان آن را بظاهر دانسته‏اند، و بواطن و حقايق نه آنكه ايشان بواطن و حقيقت دانسته‏اند. و از ارتفاع حجب ظاهر و باطن بحقيقت حقايق ذات و ذوات برسند. پس زمين نه آن زمين بود كه در نشأه اولى آن را زمين ميدانسته‏اند و آسمان نه آن آسمان بود كه يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ 9.

### يادداشت‏ها

(1)- در صور دميده شد پس هر كه در آسمانها و زمين بود هلاك شد مگر آن را كه خدا خواست. (زمر 39/ 68)

(2)- شما و آنچه جز خدا مى‏پرستيد سنگ دوزخ‏ايد. شما حتما در آن وارد- شوندگانيد. (انبياء 21/ 98)

(3)- و چون سخن بر آنها قرار گرفت (عذاب بر ايشان حتمى شد)، جنبنده از زمين بر ايشان برون آورديم كه با آنها سخن گويد، براستى كه آدميان به نشانه‏هاى ما يقين نياوردند. (نمل 27/ 82)

(4)- سپس در آن (صور) بار ديگر دميده شود پس آنگاه ايشان بر پا خاسته، مى‏نگرند. (زمر 39/ 68)

(5)- سپس شما روز رستاخيز بر انگيخته ميشويد. (مؤمنون 23/ 16)

(6)- اگر پرده برداشته شود بر يقين من افزوده نشود. (حديث)

(7)- پس پرده‏ات را از تو برداشتيم و ديده‏ات امروز نافذ است. (ق 50/ 22)

(8)- خدا را مى‏پرستم نه از روى ميل (به پاداشش) و نه از ترس (عذابش) بلكه او سزاوار است كه پرستيده شود و من سزاوارم كه بپرستم. (حديث)

(9)- روزى كه زمين بدل شود به زمين ديگر و آسمانها (به آسمانهاى ديگر) و (همگى از گورها) بفرمان خداى يكتاى فروشكننده برون آيند. (ابراهيم 14/ 48)

## فصل سيزدهم در اشاره بحالهائى كه روز قيامت حادث شود و وقوف خلق بعرصات‏

آفتاب مفيض انوار كلى است در آفرينش اين عالم، و ماه از آن استفاضه نور ميكند و بر مادون خود اضافه ميكند در وقت غيبت او.

و كواكب مبادى فيضان انوار جزوى‏اند. پس چون نور الانوار مكشوف شود كواكب را وجودى نماند. وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ 1؛ و ماه محو شود، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ 2؛ و مستفيض بمفيض پيوندد، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ 3 و چون ذو النور و نور يكى شود نه از افاضه اثرى ماند و نه از استفاضه، إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ 4. لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً 5 جبال را كه سبب اعوجاج طرق وصول است و مقتضى مقاساة تعب سلوك است باول، كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ 6 كنند، و بآخر بكلى نسف، وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً، فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً، لا تَرى‏ فِيها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً 7. يعنى تشبيه و تنزيه و بحار را كه عبور از آن جز بواسطه كشتيها كه رساننده است بساحل نجات، و استدلال بثواقب كواكب متعذر باشد از ميان برگيرند؛ وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ 8، تا بحر و بر، و شيب و بالا، و آسمان و زمين يكسان شوند و خلايق در عرصات قيامت ظاهر شوند، فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ 9. اهل برازخ را حجب كثيف و رقيق از پيش بردارند، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ 10 و در مواقف كشف اسرار بدارند، وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ 11. آنها كه از حبس برزخ خلاص يابند روى ببارگاه ربوبيت نهند، فَإِذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ إِلى‏ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ 12. سموم و انياب و اظفار و قرون از هوام و سباع و انعام باز ستانند تا سورت اطراف تضاد شكسته شود، «يؤخذ السم من الصل و الناب من الذئب و القرن من الكبش» 13، لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً. و مرگ را كه بهر دو طرف تضاد سبب هلاك خلق بود بر صورت كبش املح ميان بهشت و دوزخ بكشند تا بمرگ مرگ كه نيستى نيستى باشد هستى مطلق كه حيات ابدى باشد عيان شود. و دوزخ را بر صورت اشترى بعرصات آرند، وَ جِي‏ءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ 14 تا اهل عيان او را مشاهده كنند، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى‏ 15، و از هول مشاهده او اجراى آفرينش بر نيستى خود اطلاع يابند، «فشرد شردة لو لا ان حسبها اللّه لا حترقت السماوات و الارض» 16.

### يادداشت‏ها

(1)- و چون ستارگان فرو ريزند. (انفطار 82/ 2)

(2)- و ماه تاريك شود. (قيامة 75/ 8)

(3)- و ماه و خورشيد بهم شوند. (قيامت 75/ 8)

(4)- چون خورشيد در هم پيچيده شود. (تكوير 81/ 1)

(5)- در آن نه آفتابى مى‏بينند و نه سرماى سختى. (انسان 76/ 13)

(6)- چون پشم زده شده. (قارعه 101/ 5)

(7)- و ترا از كوهها مى‏پرسند پس بگو پروردگارم آنها را از جاى مى‏كند بركندنى، پس آنها را چون زمينى هموار و نرم رها ميسازد، در آن نه كجى‏ مى‏بينى و نه بلندى‏اى. (طه 20/ 105- 107)

(8)- و چون درياها بجوش آيند. (تكوير 81/ 6)

(9)- پس آنگاه ايشان در صحراى محشرند. (نازعات 79/ 14)

(10)- و چون گورها زير و رو شوند. (انفطار 82/ 4)

(11)- نگاهشان داريد كه ايشان مورد پرسش‏اند. (صافات 37/ 24)

(12)- پس آنگاه ايشان از گورها بسوى پروردگارشان راه مى‏پويند. (يس 36/ 51)

(13)- زهر از مار كشنده و دندان تيز از گرگ درنده و شاخ از گوسفند بازستانند (حديث)

(14)- و آن روز دوزخ را بياورند (فجر 89/ 23)

(15)- و دوزخ براى آنكه ببيند آشكار شود. (نازعات 79/ 36)

(16)- پس (مردم) مى‏گريزند، گريختنى، اگر خدا آن را باز نمى‏داشت هرآينه آسمانها و زمين آتش ميگرفت. (حديث)

## فصل چهاردهم در اشاره بدرهاى بهشت و دوزخ‏

مشاعر حيوانى كه بآن اجزاى عالم ملك ادراك كنند هفت است:

پنج ظاهر و آن حواس خمسه است. و دو باطن و آن خيال و وهم است كه يكى مدرك صور و يكى مدرك معانى است. چه مفكره و حافظه و ذاكره از مشاعر نيستند، بل اعوان ايشانند و هر نفس كه متابعت هوى كند و عقل را در متابعت هوى مسخر گرداند، أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ 1:

هر يكى ازين مشاعر سببى باشند از اسباب هلاك او، وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى‏ عِلْمٍ 2 تا حالش آن بود كه فَأَمَّا مَنْ طَغى‏ وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى‏ 3.

پس هر يكى ازين مشاعر بمثابت درى‏اند از درهاى دوزخ، لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ 4 و اگر عقل كه مدرك عالم ملكوتست و رئيس آن همه مشاعر است رئيس مطاع باشد و نفس را از هوى او منع كند تا بهر يكى از مشاعر آيتى از كتاب الهى را از عالم امرى كه ادراكش بآن مشعر خاص باشد بتقديم رساند و بعقل نيز استماع آيات كلام الهى را از عالم خلقى تلقى كند بخلاف آن قوم كه، لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ 5. اين مشاعر هشتگانه كه عقل با هفت حس مدرك كه مذكور شد باشد بمثابت درهاى بهشت باشد، وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى‏ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى‏ 6.

### يادداشت‏ها

(1)- آيا آن كس كه خواهش نفسش را خداى خود گرفت ديدى. (فرقان 25/ 43)

(2)- و خدا او را بر دانشى (كه از باطن او داشت) گمراه كرد. (جاثيه 45/ 23)

(3)- پس اما آنكه سركشى كرد و زندگى دنيا را برگزيد پس براستى دوزخ جايگاه اوست. (نازعات 79/ 37)

(4)- آن را (دوزخ را) هفت درب است، و براى هر درى گروهى از ايشان اختصاص يافته‏اند. (15/ 44)

(5)- اگر مى‏شنيديم يا مى‏انديشيديم از اهل دوزخ نبوديم. (ملك 67/ 10)

(6)- اما آنكه از ايستادن در بارگاه پروردگارش ترسيد و نفس را از هوس باز داشت پس بهشت جايگاه اوست. (نازعات 79/ 41)

## فصل پانزدهم در اشاره بزبانيه دوزخ‏

مدبران امور در برازخ علوى كه وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً 1 اشاره باحوال ايشانست، هفت سياره‏اند كه در دوازده برج سير ميكنند و مجموع هفت و دوازده نوزده بود، و مباشران امور در برازخ سفلى هم نوزده‏اند. هفت مبدأ قواى نباتى است: سه اصول و چهار فروع؛ و دوازده مبدأ قواى حيوانى: ده مبدأ احساس كه از آن جمله پنج ظاهر است و پنج باطن، و دو مبدأ تحريك كه يكى قوت جاذبه است و يكى قوت دافعه و مجموع نوزده باشد. پس مردم مادام كه در سجن دنيا محبوس است اسير تأثير آن نوزده كار كن علوى و نوزده كار كن سفلى‏اند، و اگر ازين منزل بگذرد «لا محاله كما تعيشون تموتون و كما تموتون تبعثون» 2.

پس چون از سجن بسجين رسد او را مالك جهنم باين نوزده زبانيه كه از آثار تعلق يكى از آن دو نوزده چنانكه گفته شد باو پيوسته باشد معذب دارند، عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ 3، مگر كه بر صراط مستقيم كه، وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ 4 بگذرد تا بنور هدايت هادى قيامت بدار السلام رسد و ازين نوزده زبانيه خلاص يابد، ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ 5.

### يادداشت‏ها

(1)- سوگند به ستارگان شناور، شنا كردنى، پس پيشى‏گيرندگان، پيشى گرفتنى، پس اداره‏كنندگان نظام آفرينش. (نازعات 79/ 4)

(2)- همچنانكه زيست مى‏كنيد مى‏ميريد و همچنانكه مى‏ميريد برانگيخته ميشويد. (حديث)

(3)- بر آن (دوزخ) نوزده نگهبان است. (مدثر 74/ 30)

(4)- و براستى كه اين راه راست من است پس پيرويش كنيد و راههاى ديگر را نه‏پيمائيد كه شما را از راه او منحرف ميكنند. (انعام 6/ 153)

(5)- خدا مردى را مثل زند كه شريكانى در تصاحب او با يكديگر مى‏ستيزند، و دو مرد را (از طرف ديگر مثل ميزند) كه تسليم مردى شده‏اند، آيا اين دو نمونه برابرند، ستايش خداى راست، بلكه بيشترشان نمى‏فهمند. (زمر 39/ 29)

## فصل شانزدهم در اشاره بجويهاى بهشت و آنچه در دوزخ بازاء آن بود

آب ماده حيات كافه اصناف نباتات و حيوانات است، وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْ‏ءٍ حَيٍّ 1، مانند مواعظ و نصايحى كه عموم مردم را بآن انتفاع باشد و لكن بعضى از آن اجاج است، و بعضى آسن، و بعضى غير آسن. و بهترين غير آسن است.

و شير باعث تربيت اصناف حيوانات است و از آب خاصتر است.

چه نباتات و بعضى حيوانات را از آن نصيب نباشد و خاص غذاى بعضى حيوانات بود در ايام طفوليت، مانند مبادى و ظواهر علوم كه سبب ارشاد مبتديان باشد. و از آن نيز بعضى مستحيل و بعضى متغير، و بعضى غير متغير باشد. و بهترين غير متغير باشد.

و عسل از شير خاصتر است كه غذاى بعضى حيوانات است و سبب شفاء بعضى اصناف در بعضى احوال و موافق همه امزجه و احوال نيست، مانند حقايق و غوامض علوم كه انتفاع بدان خاص الخواص و محققان را باشد. و از آن نيز بعضى كدر است و بعضى متوسط، و بعضى مصفى. و بهترين‏ مصفى است. و خمر از عسل خاصتر است، چه خاص بنوع انسان است.

و از ايشان ببعضى اصناف در بعضى احوال بر اهل دنيا حرامست و ايشان را رجس، و بر اهل بهشت حلال و ايشان را طهور؛ و از آن بعضى موذى و بعضى متوسط و بعضى ملذ و بهترين ملذ است و طهور.

پس آب سبب خلاص است از تشنگى و شير از نقصان و عسل از بيمارى و خمر از اندوه. و چون اهل بهشت اهل كمالند تمتع ايشان عامست اين چهار را بوجه اتم از آن؛ چه آنچه ناقص را بدان انتفاع بود كامل را نيز انتفاع بود و لا ينعكس، مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ 2. اما ثمرات اهل بهشت در نظر اهل دنيا متشابه نمايد، زيرا كه آنجا حق و باطل متشابه نمايد فكيف آنچه در تحت هر يكى باشد، وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً 3 و در دوزخ بازاء اين هر چهار نهر حميم و غسلين و قطران و مهل باشد وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ 4.

### يادداشت‏ها

(1)- و از آب همه چيز را زنده كرديم (انبياء 21/ 30)

(2)- داستان بهشتى كه به پرواپيشگان وعده داده شده (اين چنين است)، در آن جويهائى است از آب روان و جويهائى از شيرى كه مزه‏اش دگرگون نشده و جويهائى از شرابى لذت بخش براى نوشندگان و جويهائى از عسل پالوده و در آن براى ايشان از هر ميوه‏اى است. (محمد «ص» 47/ 15)

(3)- و از گونه‏هاى مشابه داده شوند. (بقره 25/ 25)

(4)- و آن مثل‏ها را ما براى مردمان مى‏زنيم و جز دانايان آنها را نمى‏فهمند. (عنكبوت 29/ 43)

## فصل هفدهم در اشاره بخازن بهشت و دوزخ و رسيدن مردم با فطرت اولى كه در نشأه اولى بوده است‏

در نشأه اولى به ابتدا مردم را وجود داده‏اند، پس آگاهى، پس قدرت، پس اراده. چه در اول يك چندى موجود بودند در صورت سلاله و نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم تا بعد از آن زنده و خبردار شدند، هَلْ أَتى‏ عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً 1. و يك چندى زنده بود تا قوه حركت و بطش در او ظهور كرد. و يك چندى متحرك بود تا قوه تميز ميان نافع و ضار در او به فعل آمد و بعد ازين قوتها مريد نافع و كاره ضار گشت. و چون معاد عود است بفطرة اولى مى‏بايست كه اين صفات در او منتفى شود بر عكس اين ترتيب پس اول بايد ارادت او در ارادت واحد مطلق كه موجد كل است مستغرق و منتفى شود چنانكه او را هيچ ارادت نماند. و چون وجود كل تابع ارادت واحد مطلق است تعالى ذكره پس هر چه آيد مطابق ارادت او باشد و اين درجه رضاست و صاحب اين درجه هميشه در بهشت بود. لَهُمْ ما يَشاؤُنَ‏ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ 2 و باين سبب خازن بهشت را رضوان گويند. چه تا باين مقام نرسد از نعيم بهشت نيابد وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ 3. و بعد از آن بايد كه قدرتش در قدرت او تعالى منتفى شود تا قدرت خود را بهيچ مغاير قدرت او نداند و آن را مرتبه توكل خوانند، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدْراً 4. و بعد از آن بايد كه علمش در علم او تعالى منتفى شود تا بخودى خود هيچ نداند و اين مرتبه را تسليم خوانند، وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً 5. و بعد از آن بايد كه وجودش در وجود او منتفى شود تا بخودى خود هيچ نباشد و اين مقام اهل وحدتست، أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ 6 و اگر سالك اين طريق نسپرد و بر حسب اراده خود رود ارادت او هواهاى مختلف مخالف حق اقتضا كند، وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ 7.

پس از هواى خود ممنوع نشود. وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ما يَشْتَهُونَ 8 در سخط خداى تعالى افتد، أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ 9. و هواى او را بهاويه رساند تا باغلال و سلاسل نامرادى كل مغلول و مقيد گردد و نامرادى وصف مماليك است و باين سبب خازن هاويه را مالك خوانند و بعد از اين بازاء درجه توكل دركه خذلان بود، وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ 10. و بازاء درجه تسليم دركه هوان بود، وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ 11. و بازاء درجه وحدت دركه لعنت، أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ 12. تا همچنانكه انتفاء قدرت و علم و وجود طايفه اول اقتضاى قدرت نامتناهى و علم ذاتى و هستى جاودانى كرد، وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ 13 استعداد اين قوم باين صفات اقتضاى عجز نامتناهى و جهل كلى و نيستى هميشگى كند. ذلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ 14.

### يادداشت‏ها

(1)- آيا بر انسان هنگامى از روزگار آمده كه چيزى يادكردنى نبود. (انسان 76/ 1)

(2)- در آن براى ايشان آنچه را بخواهند هست و نزد ما بيشتر (نيز هست). (ق 50/ 35)

(3)- و خشنودى خدا بزرگتر است. (توبه 9/ 72)

(4)- و هر كه بر او اعتماد كند پس او كفايتش كند كه خدا بر كار خود چيره است، براستى كه خدا براى هر چيز اندازه‏اى قرار داد. (طلاق 65/ 3)

(5)- و به نيكوترين وجه بپذيرند. (نساء 4/ 65)

(6)- آنان كسانى‏اند كه خدا بر ايشان نعمت داده است از پيامبران. (مريم 19/ 85)

(7)- اگر حق هوسهاى ايشان را پيروى كند آسمانها و زمين و آنچه در آنهاست فاسد شود. (مؤمنون 23/ 71)

(8)- و ميان ايشان و آنچه دوست ميداشتند (ايمان آوردن و توبه كردن) مانع شد. (سباء 34/ 54)

(9)- آيا آنكه خشنودى خدا را پيروى كرد چون كسى است كه بخشم خدا گرفتار شده است. (آل عمران 3/ 162)

(10)- و اگر خوارتان سازد پس كيست كه شما را پس از او يارى كند. (آل عمران 3/ 160)

(11)- آنكه خدا او را پست كند پس گرامى‏كننده‏اى براى او نيست. (حج 22/ 18)

(12)- آنانند كه خدا ايشان را نفرين كند و نفرين‏كندگان ايشان را نفرين كند. (بقره 2/ 159)

(13)- و آنست رستگارى (سعادت) بزرگ. (نساء 4/ 12)

(14)- آنست خوارى بزرگ. (توبه 9/ 63)

## فصل هيجدهم در اشاره بدرخت طوبى و درخت زقوم‏

علم و قدرت و ارادت كه مبادى ايجاد افعال‏اند خلق را سه صفت مختلف است و خداى تعالى را هر سه يكى، اما باعتبارات مختلف كه به نسبت با عقول خلق باشد سه نمايد. وجود در ضماير ما كه نسبتى با عالم امر دارد اگر تصور صور معقول يا محسوس كنيم آن صورت از آن روى كه تصور كرده‏ايم معلوم ماست و ما بآن عالم باشيم، و از آن روى كه ايجادش كرده‏ايم مقدور ماست و ما بر آن قادر باشيم، و از آن روى كه ما بخواستيم متصور شد مراد ماست و ما بر آن مريد باشيم، پس معلوم و مقدور و مراد ما هر سه يكى باشد. در اين صورت علم و قدرت و ارادت متحد شود. همچنين جملگى موجودات به نسبت با علم و قدرت و ارادت او تعالى همين حكم دارد. پس هر سه صفت او را متحد شود بلكه واحد بود. و كسى كه بعلم او عالم بود و بقدرت او قادر و بارادت او مريد، چنانكه در حال اهل بهشت گفتيم و چنانكه در خبر آمده است «كنت سمعه الذى بى يسمع و بصره الذى بى يبصر» 1 حكمش همين بود، «اطعنى‏ اجعلك مثلى و ليس كمثلى شى‏ء» 2. پس هر چه ارادت او بآن تعلق گيرد هم در حال موجود شود يعنى تمنى و وجدانش يكى بود. و اين معنى مثل درخت طوبى است در بهشت كه هر چه بهشتيان آرزو كنند آرزوى ايشان دفعة واحدة بر آن درخت طوبى حاصل باشد و در پيش ايشان حاضر آيد، طُوبى‏ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ 3. و بازاء اين حال كسانى را كه اين سه صفت اقتضاء تكثر كند بحسب هر يكى نوعى از ناكامى و عذاب تولد كند، انْطَلِقُوا إِلى‏ ظِلٍّ ذِي ثَلاثِ شُعَبٍ لا ظَلِيلٍ وَ لا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ 4. پس بجاى درخت طوبى ايشان را درخت زقوم باشد، إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ 5. طلع ابتداء وجود تخم است كه سبب انبات درخت باشد، و رءوس الشياطين اهواى مرديه، «ان الشياطين لتجرى من ابن آدم مجرى الدم فى العروق» 6 و رءوس ايشان مبادى اهواى انفس باشد. پس مبدأ هواى نفس مبدأ انبات اين درخت است و منشأ اهل هاويه.

### يادداشت‏ها

(1)- گوشش باشم كه با من بشنود و چشمش كه با من ببيند. (حديث قدسى)

(2)- مرا فرمانبر، تا ترا نمونه خويش سازم و هيچ چيز مانند من نيست. (حديث قدسى)

(3)- خوشا بر ايشان و سرانجام نيكو. (رعد 13/ 29)

(4)- بسوى سايبان سه شاخه‏اى برويد، كه نه سايه‏اى دارد (كه در آن خنك شويد) و نه از آتش بازميدارد. (مرسلات 77/ 31)

(5)- براستى كه آن درختى است كه از دل دوزخ برآيد، شكوفه‏هايش گويا سرهاى ديوان است. (صافات 37/ 65)

(6)- براستى كه شيطانها در رگهاى فرزندان آدم همچون خون روانند. (حديث)

## فصل نوزدهم در اشاره بحور عين‏

چون ديده بصيرت مرد موقن بكحل توفيق گشاده شود و ابراهيم وار بر مطالعه ملكوت هر دو كون قادر شود، وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ 1 واردان حضرت عزت را كه از پرده غيب ظهور ميكنند و در يك ذره از ذرات كاينات خويشتن را بواسطه نور تجلى جلوه ميدهند مشاهده مى‏كند و لا محاله چنانكه گفته آمد هر يكى به نيكوترين صورتى از صور مخلوقات ممثل شوند، مانند آنچه در قصه مريم آمده است كه فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا 2. و چون تمتع از آن مشاهده جز بفيضان اثرى از عالم وحدت كه مقتضى ازدواج ذات و صورت باشد با يكديگر به وجهى كه مفضى باتحاد بود صورت نبندد، پس با هر يكى از آن صور كه بمنزله يكى از آن حوران بهشت باشد از اين ازدواج حاصل گردد، وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ 3. و بآن سبب كه چهره اين پردگيان از ديده اغيار و اهل تضاد مصون است، حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي- الْخِيامِ 4 باشند. و بحكم آنكه نامحرمان عالم تكثر را چه آن قوم كه بظاهر عالم ملك بازمانده‏اند و چه آن قوم كه بباطن عالم ملكوت محجوب شده وصل ايشان ناممكن است، لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ 5 وَ لا جَانٌّ 6 باشند و به سبب آنكه معاودت آن حالت هر نوبت موجب التذاذى بود زيادت از نوبت اولى مانند محبوبى مفقود كه بعد از مقاسات طلب باز يافته شود بكارت و عزابت آن لذات هر نوبت متجدد شود.

### يادداشت‏ها

(1)- و اين چنين پادشاهى آسمانها و زمين را به ابراهيم نموديم تا از اهل يقين باشد. (انعام 6/ 75)

(2)- پس بر او بگونه بشرى خوشپيكر نمودار شد. (مريم 19/ 17)

(3)- ايشان را با دختركان سيه چشم (بهشتى) همسر كنيم. (دخان 44/ 54)

(4)- سيه چشمانى دور از چشم بيگانگان در سرا پرده‏ها (الرحمن 55/ 72)

(5)- پيش از ايشان نه آدمى و نه پرى آنها را لمس نكرده است. (الرحمن 55/ 74)

## فصل بيستم در اشاره بثواب و عقاب و عدل او

ثواب از فضل خداست و عقاب از عدل او، بدين سبب، مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ 1، و همچنين، مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى‏ إِلَّا مِثْلَها 2، و در موضع ديگر: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ 3.

اما قومى هستند كه از حيز فضل‏اند، يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ 4 و بازاء ايشان آنها كه، حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ 5. و قومى هستند كه از حيز عدلند، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ 6، و بازاء ايشان آنهائى كه لاجرم، أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ 7 در شأن ايشان است. و همچنين قومى را، يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ 8 و قومى را، سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ 9 و قومى را در ثواب، يُضاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ 10، و قومى را، يُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ 11. و اين تفاوت بسبب تفاوتيست كه در سيئات و حسنات باشد نسبت با هر قومى كه، «حسنات الابرار سيئات المقربين» 12. و از سيئه آدم تا سيئه‏ ابليس تفاوت بسيار است، در خبر است كه، «ضربة على يوم الخندق توازى عمل الثقلين» 13. پس بالاى همه ثوابها ثواب كسانى است كه بحكم آن جهان خودى‏خود را در بازند، «و فوق كل بر بر حتى يقتل الرجل فى سبيل اللّه» 14 همچنانكه بالاى همه عقابها عقاب كسانى است كه بحكم آن جهانى خودى‏خود را زيان كنند، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ 15. آنها كه اعمال ايشان با ثواب متحد است اهل فوز اكبراند، فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ 16 ايشان راست، «ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر» 17 ايشان از صواب منزه‏اند؛ چه دنيا و آخرت بر مرد خدا حرامست، «الدنيا حرام على اهل الآخرة و الآخرة حرام على اهل الدنيا و هما حرامان على اهل اللّه» 18.

\*\*\* پس اين است آنچه تحريرش درين وقت دست داد. انتظار بينندگانى كه درين فصلها نظر كنند آنست كه دعاى خير دريغ ندارند و اصلاح بسهوهائى كه قابل بصلاح باشد بجاى آورند. اللّه ولى التوفيق سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ 19.

### يادداشت‏ها

(1)- هر كس كار نيكو كند، پاداشش به از آن است و هر كس كار بد كند، بدكاران را جز آنچه مى‏كردند كيفر ندهند. (قصص 28/ 42)

(2)- هر كس كار نيكو كند او را ده چندان پاداش است، و هر كس كار بد كند، جز همانند آن او را كيفر ندهند. (انعام 6/ 160)

(3)- داستان آنان كه مالهاشان را در راه خدا ميدهند همچون داستان دانه‏ايست كه هفت خوشه رويانيد در هر خوشه‏اى صد دانه و خدا براى هر كه بخواهد مى‏افزايد. (بقره 2/ 261)

(4)- خدا بديهاشان را به خوبى بدل ميكند. (فرقان 25/ 70)

(5)- كارهاشان باطل شد. (بقره 2/ 217)

(6)- پس هر كس بسنگينى مورچه‏اى كار نيكو كند آن را مى‏بيند، و هر كس بسنگينى مورچه‏اى كار بد كند آن را مى‏بيند. (زلزله 99/ 8)

(7)- ايشان در جهان ديگر خود زيانكارترينند. (هود 11/ 22)

(8)- شما را دو چندان از رحمت خود مى‏دهد. (حديد 57/ 28)

(9)- بزودى ايشان را دو بار عذاب كنيم. (توبه 9/ 101)

(10)- ايشان را دو چندان بيفزايد و ايشان را پاداشى گرانقدر است. (حديد 47/ 18)

(11)- عذاب را بر ايشان دو چندان كند. (هود 11/ 20)

(12)- خوبى‏هاى نيكان، بديهاى نزديكان (خدا) است. (حديث)

(13)- ضربه شمشير على (ع) در روز (جنگ) خندق با كارهاى (نيك) جن و انس برابرى مى‏كند. (حديث)

(14)- و بالاى هر نيكى، نيكي‏ايست تا مرد در راه خدا كشته شود، (بالاتر از كشته شدن در راه خدا نيكى‏اى نيست.) (حديث)

(15)- آنان كه خويش را به زيان افكندند. (انعام 6/ 12)

(16)- پس هيچ كس نمى‏داند كه براى ايشان از روشنائى چشم (به پاداش كارهاى نيكشان) چه پنهان داشته شده است. (سجده 32/ 17)

(17)- آنچه چشمى نديده و گوشى نشنيده و بر دل بشرى نگذشته. (حديث)

(18)- دنيا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنيا حرام است و هر دو بر اهل خدا حرامند.

(19)- خدا، صاحب توفيق است، منزه است پروردگار تو، پروردگار بى‏همتا از آنچه (او را) وصف مى‏كنند و درود بر فرستادگان و ستايش خداى راست پروردگار جهانيان.

پايان‏